

## دگرگونی مفهوم «فر» در نوشته‌های سغدی

زهره زرشناس

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

واژه‌ی فر، که به صورت فَرَه و خَرَه نیز دیده می‌شود، در نوشته‌های مختلف سغدی به صورت‌های متفاوتی دیده می‌شود: در متن‌های سغدی بودایی pfn، در متن‌های سغدی مانوی fn و در متن‌های سغدی مسیحی fn. در متن‌های سغدی این واژه به معنای «بخت، خوش‌بختی، اقبال نیک و فر و شکوه» است. اما، در تعدادی از متن‌های سغدی بودایی، واژه‌ی فر دارای گستره‌ی معنایی پهناوری از «نشان» تا «نیروی فرا طبیعی» است. مترجم سغدی از این واژه‌ی همه‌جا حاضر برای ترجمه‌ی حداقل شش واژه‌ی چینی و چندین واژه‌ی معادل آنها در زبان سنسکریت استفاده کرده است. مقاله‌ی حاضر به بحث دربارہ‌ی این مطلب و دلایل احتمالی آن نظیر ابهام معنای واژه‌ی فر و یا گستردگی حوزه‌ی معنایی آن اختصاص دارد.

واژه‌ی فر، که به صورت فَرَه و خَرَه نیز دیده می‌شود، در زبان پهلوی farrāh و xwarrāh<sup>(۱)</sup> و در زبان اوستایی x<sup>v</sup>arənah (Bartholomae 1979) معرف واژه‌ی ایرانی باستان hvarənah\* است. در سنگ‌نبشته‌های هخامنشی، به صورت farnah<sup>(۲)</sup> از صورت مادی باستان این واژه آمده است. بیلی (Bailey 1971: p. 75) این واژه را از ریشه‌ی

فرهنگ، ۳۸/۳۷، بهار و تابستان ۸۰، صص ۳۸۹-۴۰۳

hvar (اوستایی: x<sup>var</sup>) به معنای «دریافتن و به‌دست آوردن» دانسته است. اما برخی از محققان آن را با واژه‌ی اوستایی hvar به معنای «خورشید» و واژه‌ی سنسکریت svār به معنای «آسمان، خورشید» مرتبط دانسته‌اند که به عقیده‌ی بیلی قابل دفاع نیست.<sup>(۳)</sup>

بنابر عقیده‌ی بیلی، معنای «فره» در اوستا از معنای اولیه‌ی «یافته و آرزو شده» از طریق «چیزهای خوب و خواسته» به «بخت نیک» (برای صاحب فره) بدل شده آن‌گاه به «اقبال» تحول می‌یابد که گوهری (ذاتی) مینوی و نیروی است که «نیک‌بختی» می‌بخشد و ضامن همه موفقیت‌ها و پیروزی‌ها است.

فره از این حیث که گوهری است متعلق به عالم نادیدنی، کیفیت نورانی و درخشان عالم مینوی و، به خصوص، روشنی بی‌آغاز<sup>(۴)</sup> را دارد؛ و نیز از این حیث که «بخت نیک» است به این جهان تعلق دارد. مفهوم کهن فره، براساس متون زردشتی، اغلب بخت و خوش‌بختی شاهان و قهرمانان و نیروی‌زایای فعال فزاینده‌ی است که آفریدگار و دیگر ایزدان، به نیروی آن، سعادت و ثروت و بخت نیک را بهره‌ی صالحان می‌سازند. در این آثار، فره به خویشکاری نیز تعبیر شده است. اما مفهوم اصلی «خوبی» و «بخت»، خواه در عالم نادیدنی خواه در جهان مادی، برای فره مشخص است (Bailey 1971:p.51).

در متون متعلق به عصر اسلامی، فره معنای شکوه، عظمت و زیبایی و حتی برتری یافته و در معنای «نور» نیز به کار رفته است. اما در شاهنامه هنوز آن عبارات قدیمی نظیر «فره یزدان»، «فره شاه» و «فره کیانی» باقی مانده است (Bailey 1971: pp. 62-63).

فره، به عنوان نیرویی فوق طبیعی و رازآلود، در میان اقوام بین‌النهرینی نیز دیده می‌شود. ایلامیان خدایانشان را دارای نیرویی به نام کیتن<sup>۱</sup> یا کیدن<sup>۲</sup> می‌دانستند که به بابلی کیدینو<sup>۳</sup> تلفظ می‌شد. کیدن یا کیتن قدرتی جادویی داشت. نیروی ایزدی بود که قادر به حفاظت یا نابودساختن کسان بود و هم می‌توانست شکل مادی به خود بگیرد<sup>(۵)</sup>.

بهار (۱۳۷۲: ص ۱۱) فره را بین‌النهرینی واصل آن را ایلامی می‌داند نه هند و ایرانی. وی احتمال می‌دهد که فره در آثار ایرانی محصول تبادل فرهنگی با ایلام و بین‌النهرین باشد.

1. Kiten

2. Kiden

3. Kidinnu

فَرّه یکی از نمادهای قدرت و همانند فروغی ایزدی و عطیه‌یی الهی است که برای صاحبش زندگی طولانی، قدرت و دارایی به همراه می‌آورد. فَرّه، در اوستا و در متن‌های پهلوی و شاهنامه، لازمه‌ی شاه آرمانی است و بدون آن هیچ فردی قادر به کسب قدرت شهریاری نیست. در اوستا، معمولاً از سه فَرّه زردشت<sup>(۶)</sup>، فَرّه‌ی آریایی یا ایرانی<sup>(۷)</sup> و فَرّه‌ی کیانی<sup>(۸)</sup> نام برده می‌شود. در متن‌های پهلوی و شاهنامه، افزون بر اینها، از فَرّه‌ی ایزدی<sup>(۹)</sup>، فَرّه‌ی شاهی<sup>(۱۰)</sup>، فَرّه‌ی دین<sup>(۱۱)</sup>، فَرّه‌ی ایران‌شهر<sup>(۱۲)</sup>، فَرّه‌ی روحانیان<sup>(۱۳)</sup>، فَرّه‌ی همای<sup>(۱۴)</sup> و فَرّه‌ی مهان<sup>(۱۵)</sup> و ... نیز یاد می‌شود.

فَرّ نیرویی کیهانی و الهی است که موجب پیروزی شاهان است<sup>(۱۶)</sup>. با بودن آن، شاهان و قهرمانان دست به کارهای بزرگی<sup>(۱۷)</sup> (چون گستراندن زمین، نابودکردن دیوان، استخراج آهن و ساختن ابزار با آن، ...) می‌زنند؛ دشمن را شکست می‌دهند و جهان را از بدی می‌رهانند. اهریمن دشمنِ فَرّ شاهان است<sup>(۱۸)</sup> و شاهان غیر ایرانی، همه، خواستارِ به‌دست آوردنِ فَرّه‌ی سرزمین‌های ایرانی و شاهان کیانی‌اند<sup>(۱۹)</sup>. شاهانی که فَرّ خود را از دست بدهند سلطنت و شاهی از ایشان دور می‌شود<sup>(۲۰)</sup>.

فَرّه در اشکال مادی و قابل رؤیتی چون پیکره‌یی بال‌دار<sup>(۲۱)</sup> (در سنگ نگاره‌ها)، آتش<sup>(۲۲)</sup>، شاهین<sup>(۲۳)</sup>، آهو<sup>(۲۴)</sup>، قوچ (عُرم)<sup>(۲۵)</sup> و ... ظاهر می‌شود. در یک داستان سغدی<sup>(۲۶)</sup> مانوی، فَرّه مردی است که جامه‌ی شاهوار بر تن دارد و قیصر از او یاری می‌خواهد. این تجسم فَرّه با نقش فَرّو<sup>(۲۷)</sup> بر سکه‌های شاهان کوشانی سنجیدنی است<sup>(۲۸)</sup>.

واژه‌ی فَرّ، در زبان سغدی، به صورت‌های زیر دیده می‌شود:

الف) در متن‌های سغدی مانوی: frn با تلفظ احتمالی /farn/ به معنای «فَرّ، شکوه، خوشبختی»<sup>(۲۹)</sup> «(قریب ۱۳۷۴: ۳۹۱۴) برای مثال:

(Henning 1937 ← BBB: 624); (Henning 1945: PP. 465-487 ← Tales: 470, 50)

صفت مذکر frnbry با تلفظ /farnβarē/ به معنای «فرهمند، فریور (فَرور)» (قریب

۱۳۷۴: ۳۹۱۵) برای مثال ← (M 286, i, 4) ← (Gershevitch 1954: § 1132).

صفت مؤنث frnxwnc با تلفظ احتمالی /farnxund(a)ḥ/ به معنای «فرخننده»

(قریب ۱۳۷۴: ۳۹۱۷) ← (Gershevitch 1954: § 1273) صفت مذکر (y) frnxwndy با تلفظ احتمالی /farnxundɛ/ به معنای «فرخنده» (قریب ۱۳۷۴: ۳۹۱۹) برای مثال ← (Gershevitch 1954: § 1241 ← M 617, i 23 sq.)

اسم frnxwndky(h) با تلفظ احتمالی /farnxundakya/ به معنای «فرخندگی، شکوه» (قریب ۱۳۷۴: ۳۹۱۸) برای مثال ← (Gershevitch 1954: § 810 ← M 483, 7sq.) همکرد<sup>(۳۰)</sup> دوتایی frnw'xšyq(t) با تلفظ احتمالی /farn-waxišk-t/ به معنای «فرّها (و) روان‌ها» (قریب ۱۳۷۴: ۳۹۱۶) برای مثال:

(Gershevitch 1945: P. 148 ← Tiid 66, 2, 14).

ب) در متن‌های سغدی مسیحی: fn با تلفظ احتمالی /fənn/ یا /fan/ به معنای «فر، شکوه» (قریب ۱۳۷۴: ۳۸۵۵) برای مثال ← (Sims - Williams 1985 ← C2: 23 R. 25) و frn با تلفظ احتمالی /farn/ به معنای «فر، شکوه، خوشبختی» (قریب ۱۳۷۴: ۳۹۱۴) برای مثال ← (Hansen 1941 ← Bsti 189).

ج) در متن‌های سغدی بودایی و در متن‌هایی که به خط سغدی نوشته شده‌اند: prn با تلفظ احتمالی /farn/ به معنای «فر، بخت» (قریب ۱۳۷۴: ۷۱۸۲) که در بیش‌تر متون آمده است.

صفت مؤنث prnβrch با تلفظ احتمالی /farn-βarç/ به معنای «فرهمند، شادمان (فرزّون)» (قریب ۱۳۷۴: ۷۱۹۰) برای مثال ←

(Gershevitch 1954: § 1132 ← Tiid 93 hv5)

صفت‌های prnβyrtk و prnβyrt'y با تلفظ احتمالی /farn-βerte/ به معنای «فریافته، فرهمند، خوشبخت» (فارسی باستان: vinda farna) (قریب ۱۳۷۴: ۷۱۹۱) برای مثال ← (Benveniste 1940 ← TSP 2. 85)

صفت‌های prnɣwntk و prnɣwnt<sup>3</sup>k با تلفظ احتمالی /farnxundɛ/ یا /farnxwandɛ/ به معنای «فرخنده» (اوستایی: x<sup>v</sup>arənahvant) (قریب ۱۳۷۴: ۷۱۹۴) برای مثال ← (Mackenzie 1970 ← SCE 498) و اسم‌های prnxwnt<sup>3</sup>ky<sup>3</sup>kh و prnxwntky<sup>3</sup>kh با تلفظ احتمالی /farnxundakya(k)/ به معنای «فرخندگی» (قریب

(Sundermann 1981 ← kG 336) ← برای مثال (۷۱۹۹: ۱۳۷۴).

واژه‌های prn و frn و fn و صفت‌های مؤنث و مذکر و اسامی مربوط به آن، در متن‌های سفدی مانوی، مسیحی و برخی متن‌های سفدی بودایی به معنای «فرّ، شکوه، بخت، خوشبختی» به کار رفته‌اند.

اما، در متن‌های سفدی بودایی زیر، مترجم برای برگرداندن چندین واژه‌ی مختلف چینی و سنسکریت به زبان سفدی واژه‌ی prn را برگزیده است: واژه‌ی (۳۱) چینی 德 tē (Mathews 1972: 6162) به معنای «نیکی، خیر، تقوا، نیرو و قدرت» و واژه‌های سنسکریت śrī به معنای «روشنی، اقبال نیک، شکوه موفقیت و شکوه سلطنت» و guṇa به معنای «امتیاز، مزیت، تفوق و برتری» (۳۲)، برای نمونه:

Padm. (۳۳), 21: (rty ZK prn ...)

به معنای «و قر او ...».

واژه‌ی چینی 相 hsiang (siang) (Mathews 1972: 2562) به معنای «نظاره کردن، چهره‌شناسی، صورت، نماد و نشانه» و واژه‌های سنسکریت lakṣaṇa به معنای «دخشه» (۳۴)، نشان، نشانه، علامت»، nimitta به معنای «نشان، علامت، نشانه، سیمای خارجی و پیکر ظاهری (البته فقط نه ظاهر مادی)» و ākāra به معنای «منبع غنی هر چیز و معدن»، برای نمونه:

1) DN. (۳۵), 41: ... ZY p<sup>3</sup>r<sup>3</sup>yz prn ...

به معنای «... دخشه‌ی نغز (= عالی) ...»

2) Dhy. (۳۶), 89: (ZY) m<sup>3</sup>ny 33yδ<sup>3</sup>y prn δβ<sup>33</sup>nh

به معنای «نشانه‌ی زیانه‌ی (= درخشش، پرتو) چیتتا منی (cintāmaṇi)» (۳۷)

3) Vim. (۳۸), 85 (ZK prn <sup>3</sup>sptk)

به معنای «کامل فر (= دخشه، نشان)

4) Dhy., 50: (... wyspw wkry prn nyšnh...)

به معنای «... همه گونه نشانه (۳۹) ...»

5) Dhy., 109: (32 prn)

به معنای «۳۲ دَخْشَه (= نشان)» معادل با dvātriṃśan mahāpuruṣalakṣaṇāni به معنای «نشانه‌ی ۳۲ روح بزرگ، ۳۲ دخشه یا نشان‌های مادی هرچکرورتی cakravartī یا شاه - چرخ به خصوص مربوط به بودا که فهرست شده است» (SH 60a)

6) Dhy., 172: (°PZYn pwtty °ntrβr°wkh °sp°ytk γzw° prn °rδ°yp°kh)

به معنای «پرتو دخشهی (= نشان) موی سفید میان ابروان بودا» برگردان عبارت و معادل با ūrṇā (keśa) به معنای «حلقه‌ی موی میان ابروان»

7) Dhy.: 370 (°mw °ntrβr°wky °sp°ytk γzw prn °rδ°yp°)

معادل با نمونه‌ی قبل.

8) Dhy.: 366 (... nyrβ°n-cyk prn)

به معنای «... دخشهی (= نشان) نیروانه»<sup>(۴۰)</sup>

واژه‌ی چینی 道 tau (Mathwes 1972: 6136) به معنای «راه، حقیقت، آموزه، طریقت» و واژه‌ی سنسکریت bodhi به معنای «روشن‌شدگی، اشراق و پی‌بردن به رنج‌آور بودن تمام هستی و درک امکان فرونشاندن رنج» است. برای نمونه:

Dhy., 391: (ZK prn n°βy°rt°t)

به معنای «(مرحله‌ی) بُدی را نیافته باشد»<sup>(۴۱)</sup>

واژه‌ی چینی 神 shēn (Mathews 1972: 5716) به معنای «روح، الهی، فراطبیعی، خارق‌العاده» همراه با واژه‌ی چینی 通 t°ung (Mathews 1972: 6638) به معنای «فهمیدن، نفوذ کردن، جریان پیدا کردن و موفق شدن» و معادل با واژه‌ی سنسکریت abhijñā به معنای «دانش برتر یا فراطبیعی، فراست و شهود»<sup>(۴۲)</sup>، برای نمونه:

Dhy., 310: (ZKw prn °t wrc°wny L° wyn°m)

به معنای «فَرّ و ورج (= اعجاز) را نمی‌بینم»<sup>(۴۳)</sup>

واژه‌ی چینی 威 wei (Mathews 1972: 7051) به معنای «جدی، محکم، راسخ، با عظمت، شکوهمند و شاهانه» همراه با واژه‌ی چینی 力 li (Mathews 1972: 3920) به معنای «نیر، توان و زور» و واژه‌ی سنسکریت prabhāva به معنای «نیرو، توان،

قدرت، توان حکومت و سروری»، برای نمونه:

P6, (۴۴) 65: (prn ZY z<sup>2</sup>wr)

به معنای «فَر و زورِ (تتاگته‌ها)»

واژه‌ی چینی 通 (t<sup>6</sup>ung) (Mathews 1972: 6638) به معنای «فهمیدن، نفوذ کردن، جریان پیدا کردن، موفق شدن» و واژه‌ی سنسکریت pañcābhijñāḥ به معنای «پنج دانش برتر، پنج دانش فراطبیعی»، برای نمونه:

Vim., 170: (°PZY pr pnc wkry prn rš<sup>2</sup>k ²yw)

به معنای «و بر پنج گونه فَر ریشی<sup>(۴۵)</sup> (= و ریشی با پنج فر یعنی شهود و دانش برتر)» دست‌نوشته‌های سفدی بودایی، که شاید پرحجم‌ترین آثار ادبی زبان سفدی باشد، ترجمه‌هایی از آثار بودایی چینی یا هندی به زبان سفدی اند و وجود اصطلاحات خاص آیین بودا، به‌ویژه مکتب مهاییانه<sup>۱</sup> بودایی، در آنها بارز و چشم‌گیر است. از این رو، درک این متن‌ها، بدون مراجعه به اصل چینی یا هندی آنها، اغلب دشوار و گاه غیرممکن است.

دیدیم که مترجم سفدی زبان ما از واژه‌ی prn برای برگرداندن حداقل ۶ واژه‌ی چینی به زبان سفدی استفاده کرده است. با توجه به این مطلب، که هریک از این واژه‌های چینی خود دارای چندین معادل در متن سنسکریت هستند، می‌توان به گستردگی کاربرد واژه‌ی فَر prn در این ترجمه‌ها پی بُرد. این مطلب را می‌توان ناشی از دلایلی به شرح زیر دانست:

الف) واژه‌ی فر (prn) در زبان سفدی دارای آن‌چنان مفهوم گسترده‌یی بوده است که گستره‌ی معنایی پهناوری از دخشه تا نیروی فراطبیعی را در ترجمه پوشش می‌داده است.  
ب) دارای معنایی آن‌چنان مبهم بوده است که مترجم آن را برای برگرداندن آن دسته از واژه‌های چینی که تا حدودی برایش نامفهوم بوده به کار برده است و در مواردی نیز ناگزیر از توضیح و شرح واژه‌ی prn یا عبارت شامل آن شده است.  
ج) احتمالاً مترجمان سفدی زبان از واژه‌نامه‌هایی استفاده می‌کرده‌اند که حاوی

مترادفات چینی به سغدی بوده‌اند. شایان ذکر است که حتی برخی از نخستین مترجمان ادبیات سنسکریت بودایی به زبان چینی مثل کنگ‌منگ شیانگ (= منگ - شیانگ سمرقندی)، که از سال ۱۹۴ تا ۱۹۹ م در لو-یانگ به کار ترجمه‌ی این متون پرداخته بود، اصل و نسب سغدی داشته‌اند<sup>(۴۶)</sup> و همین اشخاص می‌توانسته‌اند چنین واژه‌نامه‌هایی را تهیه کرده باشند.

به هر حال، این امر، دلیل آن هرچه بوده باشد، از دگرگونی مفهوم فره و از چندگانگی در ترجمه‌ی آثار سغدی بودایی، مانوی و مسیحی حکایت دارد؛ چنان‌که واژه pmn در متن‌های سغدی مانوی و مسیحی، که اغلب ترجمه‌هایی از اصل فارسی میانه یا پارتی و یا سریانی به زبان سغدی‌اند، صرفاً دارای معنای «فر، شکوه، بخت و خوشبختی» است، یعنی همان مفهوم رایج در ایران و متن‌های باستانی ایران. اما در ادبیات سغدی بودایی کاربردی گسترده‌تر دارد.

بررسی این واژه و دیگر واژه‌های نظیر<sup>(۴۷)</sup> آن شاید سرنخی باشد برای چگونگی روند انجام گرفتن این ترجمه‌ها.

## پی‌نوشت‌ها

1. x<sup>u</sup>arrāh → Nyberg 1974.

۲. در واژه‌ی Vi<sup>h</sup>dafarnah، نام یکی از متحدان داریوش به ضد گنوماته ← DB3, 84 ← Kent 1953: p. 126

۳. برای آگاهی از شرح کامل مطلب ← Bailey 1971: PP. 68-75.

### 4. asar rōšnīh

۵. پادشاهان سلطنت خود را به یاری کیتن برقرار می‌داشتند. اگر کسی راه و روش رابطه برقرار کردن با کیتن خود را نمی‌دانست زندگی را باخته و مرگش قطعی بود. در متن‌های آشوری، این نیرو را معمولاً مَلَمُو (Melammu) می‌خواندند که دارای معنایی تقریباً برابر با «درخشش پرهیبت» است و ظاهراً باید اصطلاحی رایج در جنوب بین‌النهرین، حتی مقدم بر عصر سومریان، بوده باشد. مَلَمُو را با پرتوهای تابان یا هاله‌ی درخشان و پرهیبت برگرد سر شاهان، به نشانه‌ی حرمت و تقدس ایشان، نشان می‌دادند. مَلَمُو حامی شاه و دوردارنده‌ی دشمنان وی بود؛ اما، اگر شاهی پشتیبانی ایزدی را از دست می‌داد، مَلَمُو از او گریزان می‌شد و وی در برابر دشمنان بی‌دفاع می‌ماند (بهار ۱۳۷۵: صص ۴۰۴، ۴۳۷-۴۳۸).



۶. فرّه‌ی زردشت، که وجه دینی فرّه است، به نظر می‌رسد که در نسک‌های گمشده‌ی اوستا نقش مهمی داشته است. در متن پهلوی دینکرد (DKM: P. 600ff) و گزیده‌های زادسپرم (Anklesaria 1964: P. 51ff)، در داستان تولد زردشت، فرّه، به شکل آتش یا شیشی که کاملاً همراه با آتش است و به اطراف نور می‌باشد، ظاهر شده است. این آتش از روشنی بی‌آغاز فرود آمده و چهل و پنج سال، پیش از آنکه زردشت به همپرسیگی اورمزد رسد، به آتشی که در پیش مادر زردشت بوده آمیخته و فرّه از آن آتش در مادر زردشت آمیخته است (برای آگاهی از زندگی زردشت و فرّه‌ی وی در متن‌های گوناگون - آموزگار، تفضلی ۱۳۷۰).

۷. متن اوستایی: Airyanəm xvarənō (اشنادیشت، بندهای ۱-۸). فرّ آریایی یا ایرانی از ستور، رمه، ثروت و شکوه برخوردار است و بخشنده‌ی خرد، دانش و دولت و درهم شکننده‌ی غیرایرانی است.

این فرّ، در واقع، وجه ملی فرّه است (پورداد ۱۳۴۷: ج ۲، ص ۳۱۵)

۸. متن اوستایی: kavaēm xvarənō (زامیادیشت، بندهای ۷۰، ۷۳ و ۷۸). فرّ کیانی، که وجه شاهی فرّه است و به بخش متأخر گاه‌شمار افسانه‌ی زردشتی تعلق دارد، هربار نصیب ناموران و پادشاهان و پارسایان گردیده و آنان، از پرتو آن، رستگار و کامروا شده‌اند. این فرّ همیشه از آن ایرانیان خواهد بود و، تا ظهور سوشیانت و ادامه‌ی رستاخیز، از ایران روی برنخواهد تافت. (پورداد ۱۳۴۷: ج ۲، ص ۳۱۵)

۹. برای مثال، در شاهنامه، طهمورث دیوبند، به فرّه‌ی ایزدی، اهریمن را به افسون بست، او را زین کرد و بر او سوار شد و گرد جهان گردید:

چنان شاه پالوده گشت از بدی      که تا بید نو فرّه ایزدی

(شاهنامه: ج ۱، ص ۳۷، بیت ۲۶)  
 (سرکار خانم دکتر کتایون مزادپور همی ابیات شاهد واژه‌ی فرّه را که از کتاب فرّ در شاهنامه (اعتماد مقدم) انتخاب کرده بودم، از سر لطف، با شاهنامه‌ی چاپ مسکو مطابقت داده‌اند.)

۱۰. برای مثال، در شاهنامه، گشتاسپ به هر کشوری پیام فرستاد و مزده‌ی آمدن زردشت را داد و گفت به بُرز و فرّ شاه ایران همگی کشتی (گُستی) بر میان ببندید:

به بُرز و فرّ شاه ایرانیان      ببندید کشتی همه بر میان

(شاهنامه: ج ۶، ص ۷۰، بیت ۸۳)  
 ۱۱. در متن‌های متعدد فارسی میانه، farrah T den به معنای فرّه دین، و در متن‌های سفدی مانوی ðrnyy به همان معنا، دیده می‌شود. برای نمونه در شاهنامه آمده است: اردشیر شیروی پس از آنکه بر تخت نشست، گفت:

بر آیین شاهان پیشین رویم      همان از پس فرّه‌ی دین رویم

(شاهنامه: ج ۹، ص ۲۹۳، بیت ۵)  
 ۱۲. اردشیر، در متن پهلوی کارنامه‌ی اردشیر بابکان (بخش ۲، بند ۱۰)، آرزو می‌کند که فرّه‌ی ایزدی ایرانشهر (= کشور ایران) به یاری‌اش بشتابد.

۱۳. در متن پهلوی بندش (Anklesaria 1908: p. 162, 9ff) آمده است که فرّه ناگرفتی متعلق به روحانیان است، چون دانایی همواره با آنان است و اورمزد خود نیز روحانی (āsrōn) است.

۱۴. برای مثال، در شاهنامه، در داستان رستم و سهراب، کیکاوس، در پاسخ پیام رستم برای درخواست نوشدارو، می‌گوید:

کجا باشد او پیش تختم به پای      کجا رانند او زیر فرّ همای

(شاهنامه: ج ۲، ص ۲۴۲، بیت ۹۷۳)

۱۵. برای مثال، در شاهنامه، افراسیاب به چهره‌ی سیاوش می‌نگرد و می‌گوید:

نه زین گونه مردم بود در جهان      چنین روی و بالا و فرّ مهان

(شاهنامه: ج ۳، ص ۸۳، بیت ۱۲۸۰)

۱۶. به یاری فَرّه است که سوشیانت برای برخیزاندن مردگان می‌آید (یشت ۱۹، بند ۸۹ به بعد) و بنا گشتاسپ، بر پش دیویستا و برارجاسب دژوُند (= دروغ‌پرست) چیره می‌شود (یشت ۱۹، بند ۸۷) و یاردشیر، در پرتو فَرّکیان، بر دشمنان پیروز گردید (کارنامه‌ی اردشیر بابکان، بخش ۴، بند ۱۵). در همه‌ی این افسانه‌ها، فَرّه ملازم پیروزی است. برای آگاهی از داستان‌های دیگری که در متن پهلوی بندهش آمده است ← Bailey 1971: P. 27, n.2

۱۷. در متن پهلوی دینکرد، فهرست کاملی از آنها دیده می‌شود که خلاصه‌ی از نسک گمشده‌ی اوستایی یعنی *čīθrōdāta* است. برای مثال، هوشنگ، به یاری فَرّه، دوسوم دیوان مزنی را نابود کرد (DKM: P. 549, 19) و جمشید، به کمک فَرّه، زمین را گستراند (DKM: P. 593, 17). برای ترجمه‌ی فارسی متن دینکرد ← بهار ۱۳۷۵: ص ۲۰۷.

در شاهنامه، جمشید، به نیروی فَرّکیانی، آهن را نرم می‌کند و، از آن، کلاهخود و دیگر ابزار نبرد می‌سازد.

به فرّ کیی نرم کرد آهننا      چو خود و زره کرد و چون جوشنا

چو خفتان و چون درع و برگستوان      همه کرد پیدا به روشن روان

(شاهنامه: ج ۱، ص ۳۹، بیت ۹)

۱۸. اصلاً نبرد اورمزد و اهریمن بر سر تصاحب فَرّ است (زامیاد یشت، بند ۴۶). جهی، دختر اهریمن، نیز وعده‌ی دزدیدن آن‌را به پدر می‌دهد.

Anklesaria 1908: P. 40, 8 ff

۱۹. در متن اوستایی زامیاد یشت آمده است که افراسیاب سه بار به دریاچه‌ی فراخکرت فرورفت تا فَرّ ایرانی را به دست آورد (بندهای ۵۶-۶۲). ضحاک نیز خواهان فَرّ است (همان یشت، بندهای ۴۷ به بعد).

۲۰. نخستین نمونه‌ی این شاهان جمشید است که، چون به دروغ ادعای خدایی می‌کند، فَرّ از او دور می‌شود و شاهی را از دست می‌دهد (همان یشت، بندهای ۳۵-۳۹)؛ نیز ← Dhabhar 1913: P. 102, 10. شاه بی فَرّه، یعنی شاهی که مورد اعتماد خدایان و در رأس آنان اهوره مزدا نیست، از این رو، بعضی از شاهان بی فَرّه، نظیر یزگرد اول، از سلطنت طرد گشته‌اند (بهار ۱۳۷۵: ص ۵۰۳) و یا داریوش سوم و یزدگرد سوم کشته می‌شوند تا مگر بلای بیگانگان دفع شود (بهار ۱۳۷۵: ص ۵۰۳).

۲۱. این پیکره‌ی در حال پرواز، در حجاری بیستون (در حال حاضر آن را به نام «فروهر» می‌شناسیم)، به شکل بخش بالاته‌ی مردی است که در دایره‌ی بال‌دار قرار دارد؛ لباس پارسی بر تن و ریشی دراز دارد که، به

سبک آشوری، به شکل مربع شانه شده است. کلاهی استوانه‌یی شکل بر سر دارد که معمولاً بر سر خدایان بین‌النهرینی می‌گذارند و مزین به شاخ است. ستاره‌یی هشت پر بر بالای سرش است و داریوش را می‌نگرد. در یک دست، نماد الهی را دارد و دست دیگرش را، همانند شاه، به علامت سلام، بلند کرده است. دایره‌یی که این موجود پروقار از آن بیرون آمده جفتی بال‌های پهن دارد که سر آنها تیز نیست و در دو طرف گسترده‌اند. زیر دایره، [پرهایی] مانند دم مرغ دیده می‌شود. از دو طرفِ دُم، دو نوار رو به بیرون موج است. (بویس ۱۳۷۵: ص ۱۴۶). در حجاری‌های دیگر هخامنشی نیز، با تفاوت‌هایی، این نقش دیده می‌شود (همان: ص ص ۱۴۳، ۱۴۵-۱۴۷، ۱۵۰-۱۵۲). در آغاز، این پیکره را تصویر قَرَوَشی شاه (شهبازی ۱۹۷۴: ص ص ۱۲۷-۱۳۸ به نقل از بویس ۱۳۷۵: ص ۱۵۳) و یا خود اهوره مزدا (شهبازی ۱۹۷۴: ص ص ۱۳۸-۱۴۰) می‌دانستند.

اما بویس این تعبیرها را مردود شمرده و آن را نماد فَرّه دانسته است. برای آگاهی بیش‌تر ← بویس ۱۳۷۵: ص ص ۱۵۳-۱۵۵.

۲۲. ← فَرّه زردشت، پی‌نوشت ۶.

۲۳. در اوستا، فَرّه در پیکر شاهین (= وارغن) ظاهر می‌شود. در زامیادشت آمده است: «بشُد فَرّه از جمشید پسر و یوهونت (ویونگهان) به کالبد مرغ وارغنه» (بند ۳۵). برای آگاهی از مطالب مربوط به شاهین در ادبیات کهن ایرانی ← Striker 1963: PP. 310-317.

۲۴. در متن پهلوی دینکرد (DKM: P. 816, 5ff) نقل شده است که فَرّه کاووس به شکل ص م مد ظاهر شده است و، هنگامی که کاووس بر دُژ آگاهی خویش پافشاری می‌کند، اهوره مزدا فَرّه را فرامی‌خواند. واژه‌ی ص م مد را YNA، هزوارش gil «گیل»، خوانده‌اند. (Junker 1912: P. 119) اما به نظر بیلی (Bailey 1971: P. 30) آن را TBYA و هزوارش āhūg «آهو» می‌توان دانست.

۲۵. در متن پهلوی کارنامه‌ی اردشیر بابکان (بخش سوم، ص ۳۶-۴۰، بندهای ۱۰-۲۱) فَرّه خدایی و کیانی به شکل قوچی (متن پهلوی: لو)، در کنار اردشیر، می‌دود و به او می‌رسد و با او بر اسب می‌نشیند. بهرام فره‌وشی خاطر نشان ساخته است که واژه‌ی لو، در همه‌ی نسخه‌ها، به جز آتیا، به همین صورت است و rāk قرائت می‌شود. اما، در نسخه‌ی آتیا، با افزودن W به اول آن، آن را به صورت warrag تصحیح کرده‌اند (کارنامه‌ی اردشیر بابکان ص ۳۹، پانویس ۲). واژه‌ی راک (rāk)، به معنای «گوسفند جنگی و قوچ»، در فرهنگ فارسی معین نیز آمده است. در تأیید این معنا، قرائتی که مهرداد بهار برای واژه‌های لَمو مد ۱۴۱۹۴ در متن پهلوی خسرو قبادان و رهی (متن پهلوی، ص ۲۸، بند ۱۲، سطر ۴-۵) پیشنهاد کرده، به نقل از کتابیون مزادپور، نقل می‌گردد: rākēzag cōbīg به معنای «کوبه‌ی چوبین در که به شکل قوچ است».

از فَرّه اردشیر در شاهنامه به صورت غُرم یاد شده است:

که این غُرم بساری چرا شد روان  
به دستور گفت آن زمان اردوان  
چنین داد پاسخ که آن فرُّ اوست  
به شاهی و نیک اختری پَر اوست

( ← کارنامه اردشیر بابکان: ص ص ۳۹-۴۱)

۲۶. این قصه در مجموعه‌ی داستان‌های سفدی (Henning 1945: p. 478) آمده است. برای ترجمه‌ی فارسی این قصه ← زرشناس ۱۳۷۶: صص ۹۸-۱۱۲.

27. faro/ farro, φARO/ φappo

۲۸. فزو مردی است تاج‌دار با هاله‌ی از نور به دور سر و قبایبی کوتاه در بردارد؛ با جامه‌ی چهارگوشی که، به سبک یونان قدیم، یک سر آن را از شانه‌ی چپ گذرانیده و به دور تن خود پیچیده است. نیزه‌ی در دست چپ و آتشی در دست راست دارد. فزو، بر سکه‌ی دیگری، ایزدی است مذکر و تاج‌دار با سر بال‌دار که از شانه‌هایش انواری ساطع است؛ نیم‌تنه و پوشش در بر و آتشی در دست راست و شمشیری به دست چپ بر کمرگاه دارد. فزه، بر سکه‌ی دیگر کوشانی، ایزدی مذکر با سر بال‌دار و هاله‌ی از نور به دور سر است و نیم‌تنه و پوشش در بردارد، دست راست را پیش آورده و، به دست چپ، عصای شاهی دراز گرفته و شمشیری بر کمر بسته است (Bailey 1971: PP. 64-65).

۲۹. هنینگ از یکی دیگر از کاربردهای واژه‌ی *fm* در متون سفدی مانوی یاد می‌کند و آن برای خطاب مؤدبانه به‌خصوص در مورد بزرگان کلیسای مانوی است. در واقع، وی آن را معادل خطابی نظیر «حضرت» امروزی می‌داند (Henning 1945: P. 475, n.1).

۳۰. هنینگ این همکرد دوتایی را معادل *farrahān ud wāxān* در فارسی میانه می‌داند

(BBB: P. 11 Henning 1937 ←)

۳۱. در متن سفدی Vim.، سطر ۱۹۶، برای برگرداندن این واژه‌ی چینی و معادل‌های سنسکریت آن، *śī* و *guṇa*، واژه‌ی *p<sup>3</sup>* به معنای «افتخار، احترام» آمده است که کاربردی منحصر به فرد است (Mackenzie 1976: Notes, P. 26)

۳۲. گونه *(guṇa)*ها مانند ریسمانی روح را به عالم عینی و ذهنی پیوسته‌اند و بر سه گونه‌اند:

۱ ستوه (*sattva*)، که در اینجا به معنای «شادی معنوی، برکت» است؛

۲ رَجَس (*Rajas*)، نیروی بی‌آرام و قراری است که اشارتی به خشونت دارد؛

۳ تَمَس (*Tamas*)، که «قوه‌ی جبر» معنا می‌دهد.

33. Pdm. = Padmacintāmani dhāranī-sūtra → Mackenzie 1976: PP. 14-16.

۳۴. دَخْشَه بر اساس واژه‌ی پهلوی (*daxšag*) به معنای «نشان، علامت، ویژگی و یاد» (Mackenzie 1971) انتخاب شده است.

35. DN. = Dīrghanakhasūtra=p5 → Benveniste 1940: PP. 74-81.

36. Dhy. = Dhyāna → Mackenzie 1976: PP. 54-76.

۳۷. این عبارت سفدی که معنای تحت‌اللفظی آن «نشانه‌ی زبانه‌ی آرزوی ذهنی» است ترجمه‌ی عجیبی

برای پاره‌نوشتار چینی *(cintā) mani* 摩尼相 [ma-nyi] 摩尼 به معنای «نشانه‌ی پرتو چیتامنی» است. به نظر مکنتزی (Mackenzie 1976: Notes, P. 53)، *m<sup>3</sup>ny<sup>3</sup>γōk* «(جواهر برآورنده‌ی) آرزوی

ذهنی» در زبان سفدی ترجمه‌ی معمول برای چیتامنی *Cintāmani* بوده است.

38. Vim. = Vimalakīrtinirdeśasūtra → Mackenzie 1976: PP. 20-30.

۳۹. prn nryšnh ترکیبی منحصر به فرد برای برگرداندن نشانه‌ی چینی 相 相 مساوی با laksana است (Mackenzie 1976: notes, P. 51).

۴۰. متن سنسکریت: nirvāna به معنای «خاموشی»، هدف ممتاز و برترین و آخرین مقصد آیین بودا است. نیروانه به معنای «فرونشاندن عیش تمایلات و گریز و آزادی از سلسله‌ی علل پیدایش‌ها و رنج جهانی و کمال مطلوبی است که بر اثر طریق هشتگانه‌ی بودایی تحقق می‌پذیرد. برای توضیح بیش‌تر ← داریوش شایگان ۲۵۳۶/۱۳۵۶: ج ۱، صص ۱۶۵-۱۶۸ و نیز ← ع. پاشایی ۱۳۶۸: صص ۵۷۰-۵۷۱.

۴۱. مترجم سفدی از واژه‌ی همه جا حاضر prn برای برگرداندن نشانه‌ی چینی 道 道 مساوی با bodhi استفاده کرده است که معادل درستی نیست.

(Mackenzie 1976: Notes, P. 63)

۴۲. معمولاً ۵ یا ۶ abhijñā وجود دارد که عبارت‌اند از: (۱) نیروهای جادویی؛ (۲) گوش آسمانی، یعنی شنوایی خدایی؛ (۳) راه یافتن در دل‌های دیگران؛ (۴) چشم آسمانی، یعنی بینایی خدامانند؛ (۵) به یاد آوردن تولدهای پیشین؛ (۶) فرونشاندن آلودگی‌ها. پنج تا از این دانش‌ها در «نگرش» دست می‌دهند و «جهانی» خوانده می‌شوند و ششمی که «برتر از جهانی» است در مقام «بینش» حاصل می‌شود (ع. پاشایی ۱۳۵۷: صص ۲۸۹).

۴۳. این عبارت سفدی معادل با abhijñā به معنای «دانش فراطبیعی» آمده است (Mackenzie 1976: Notes P. 62).

44. P6 = Bhaisajyaguruvaiddūryaprabhātathāgata sūtra → Benveniste 1940, PP. 82-92.

۴۵. متن سنسکریت: 醫 به معنای «مرد مقدس»، خواننده‌ی سرودهای مقدس، شخصی که به تنهایی یا با دیگران خدایان را با کلام منظوم یا با سرودی از نشانه‌های مقدس احضار می‌کند.

۴۶. برای توضیح بیش‌تر ← Emmerick 1987: 403.

۴۷. نگارنده واژه‌های دژمه dharma (زرشناس ۱۳۷۷: صص ۸۴-۹۴)، اهریمن (زرشناس ۱۳۷۹: صص ۴۲-۵۱)، بغ، دام، دیو و روان را نیز بررسی کرده که زیر چاپ است.

## کتابنامه

### فارسی

آموزگار، ژاله و احمد تفضلی. ۱۳۷۰. اسطوره‌ی زندگی زردشت. بابل: کتابسرای بابل.  
اعتماد مقدم، علیقلی. فر در شاهنامه. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و هنر.  
بویس، مری. ۱۳۷۴-۱۳۷۵. تاریخ کیش زردشت، هخامنشیان. ترجمه‌ی همایون صنعتی‌زاده. ج ۲. تهران: توس.

بهار، مهرداد. ۱۳۷۵. پژوهشی در اساطیر ایران. ویرایش کتیون مزدآپور. تهران: آگاه.  
— و نصرالله کسرائیان. ۱۳۷۲. تخت جمشید. تهران.

- پاشایی، ع. ۱۳۵۷. راه آیین (ترجمه). تهران: انجمن فلسفه.
- . ۱۳۶۸. بودا، چ ۴. انتشارات مروارید، تهران.
- پورداد، ابراهیم. ۱۳۴۷. یشت‌ها. ج ۲. تهران.
- زرشناس، زهره. ۱۳۷۶. «عناصری از یک قصه‌ی سفدی مانوی» نامه‌ی فرهنگستان، ش ۱۱، صص ۹۸-۱۱۲.
- . ۱۳۷۷. «اصطلاحی فلسفی در ادبیات سفدی بودایی»، نامه‌ی فرهنگستان، ش ۱۳. صص ۸۴-۹۴.
- . ۱۳۷۹. «واژه‌ی اهریمن در ادبیات سفدی بودایی»، نامه‌ی فرهنگستان، ش ۱۶. صص ۴۲-۵۱.
- شایگان، داریوش. ۱۳۵۶/۲۵۳۶. ادباز و مکتب‌های فلسفی هند، ج ۲. تهران: امیرکبیر.
- شاهنامه‌ی فردوسی. ۱۹۶۷-۱۹۷۱. ج ۹. مسکو: آکادمی اتحاد شوروی.
- قریب، بدرالزمان. ۱۳۷۴. فرهنگ سفدی (سفدی - فارسی - انگلیسی): فرهنگستان.
- کارنامه‌ی اردشیر بابکان. ۱۳۵۴. ترجمه‌ی بهرام فره‌وشی. تهران: دانشگاه تهران.
- متن‌های پهلوی. ۱۳۵۰. دستور جاماسپ جی - منوچهر جی جاماسپ آسانا، ج ۱ و ۲، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ.
- معین، محمد. ۱۳۶۰. فرهنگ فارسی، ج ۶. ج ۴. تهران: امیرکبیر.

- Anklesaria, B. T. (ed.) 1964. *Vichitakiha-i-Zatsparam* (wizīdagihā ī zādsparam). Bombay.
- Anklesaria, Tahmuras Dinshaji. 1908. *The Bundahishn*, TD2. Bombay.
- Bailey, H. 1971. «Farrah» *Zoroastrian Problems in the Ninth century Books*, Oxford, PP. 1-75.
- Bartholomae, Christian. 1979. *Altiranisches Wörterbuch*. Berlin, New York.
- Beveniste, E. 1940. *Textes Sogdiens*, (Mission Polliot III). Paris.
- Coomaraswamy, Ananda. 1974. *Buddha and the Gospel of Buddhism*. India.
- Dhabhar, N. D. (ed). 1913. *The Pahlavi Rivāyat*. Bombay.
- Edgerton, F. 1970. *Buddhist Hybrid Sanskrit Dictionary*, II Vols. New Haven.
- Emmerick, R. 1987. «Buddhism in Central Asia», *The Encyclopædia of Religion*. M. Eliade (ed.) 16 Vols. vol. 2. New York. PP. 400-404.
- Geldner, Karl F. 1886-1895. *Die Heiligen Bucher der Parsen*. Bd. I-III. stuttgart.
- Gershevitch, I. 1945. «Sogdian compounds», *TPS*. PP. 137-149.
- . 1954. *A Grammar of Manichean Sogdian*. Oxford.
- Hansen, O. 1941. *Berliner Soghdische Texte I*, (=Bsti). Berlin.
- Henning, W. B. 1937. *Ein Manichäisches Bet und Beichtbuch* (=BBB). Berlin.
- . 1945. «Sogdian Tales», *BSOAS* 11. PP. 465-487.
- Humphreys, Christmas. 1962. *A Popular Dictionary of Buddhism*. London.
- Junker, Heinrich F. J. 1912. *Frahang i Pahlavik*. Heidelberg.
- Kent, R. G. 1953. *Old Persian Grammar*. New Haven, Connecticut: American Oriental

Society.

Mackenzie, D. N. 1970. *The Sūtra of the Causes and Effects of Actions in Sogdian*. Oxford.

———. 1971. *A Concise Pahlavi Dictionary*. London.

———. 1976. «The Buddhist Sogdian Texts of the British library», *Acta Iranica* 10, Téhéran-Liège.

Madan, D. M. (ed.) 1911. *Dinkart* (Dēnkard). 2Vols. Bombay.

Mathews, Robert Henry. 1972. *Mathews' Chinese-English Dictionary, Revised American Edition*, Cambridge, Massachusetts.

Monier-Williams, M. 1974. *A Sanskrit-English Dictionary*. Oxford.

Nyberg, H. S. 1964-1974: *A Manual of Pahlavi* 2 Vols. Wiesbaden.

Sims-Williams, N. 1985. «The Christian Sogdian Manuscript», C2, *BTT* 12.

Stricker, B. 1963. «Vārəǵna, The Falcon», *III*. 7, PP. 310-317.

Sundermann, W. 1981. *Mitteliranische Manichäische Texte Kirchengeschichtlichen Inhalts*, *BTT* 2, Berlin.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی